

تأثیر ناهشیار جمعی در استبداد حکومت صفویه از دیدگاه شاردن

دکتر علی اکبر کجباف دانشیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان
دکتر محسن مومنی استادیار گروه تاریخ دانشگاه ارومیه

چکیده

از نظر بسیاری از متفکران علوم سیاسی، حکومت ایران در عصر صفویه در طبقه بندی حکومت های استبدادی قرار می گیرد. این پژوهش به دنبال تحلیل علل و عوامل استبدادی بودن این حکومت می باشد. تکیه اصلی تحلیل داده ها بر سفرنامه ژان شاردن سیاح و جهانگرد فرانسوی می باشد که در دوران صفویه به ایران مسافرت نموده، بنابر آنچه که از این اثر مهم استنباط می شود و با مقایسه آن با اندیشه های متفکران ایرانی در دوره مورد بحث دیدگاه های شاردن مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته شده است. سوال اصلی این است که از دیدگاه شاردن چه عواملی در استبدادی بودن حکومت ایران عصر صفویه نقش داشته اند؟ شاردن در اثر خود به عوامل ثانویه تبدیل حکومت ایران به استبدادی اشاره می کند عواملی مانند ضعف ساختاری نظام قضایی، و نوع تسلط حکومت ها در ایران که به وسیله نیروی های مستبد بوده است؛ اما در ورای این عوامل او به عوامل اصلی تبدیل حکومت ایران عصر صفویه به استبدادی از دیدگاه روان شناسی اجتماعی مردم و اعتقادات آنان نسبت به شاه پرداخته است و با تاکید بر این موضوع که علت

تاریخ دریافت: ۹۰/۴/۸

تاریخ پذیرش: ۹۱/۱/۲۵

E-mail: kajbaf@ltr.ui.ac.ir

اصلی استبدادی حکومت ایران عصر صفویه دیدگاه خاص مردم نسبت به شاه و اعتقادات آنان می‌داند که این دیدگاه نیز از جنبه روان‌شناسی اجتماعی مبتنی بر دیدگاه روان‌شناس معروف، یونگ، تحت عنوان ناهشیار جمعی مورد بررسی قرار گرفته و تاکید او بر این موضوع است که مردم در طول تاریخ خود به این نوع از حکومت و شاهان مستبد عادت کرده بودند. نکته مهم در تحلیل‌های شاردن تاثیر پذیری این سیاح در تالیف اثر خود از اندیشه‌های اتین دولابوتی، یکی از اندیشمندان فرانسوی قرن شانزدهم، است که رساله او تحت عنوان «درباب بردگی اختیاری» مورد توجه پروتستان‌های فرانسوی قرار گرفته بود و اندیشه او در یکی از نشریات بسیار تند ارگان هوگنوها به نام *La France Turquie* در سال ۱۵۷۵م. چاپ شده است و ما در سفرنامه شاردن نشانه‌هایی از تاثیرپذیری از این اثر را می‌بینیم.

واژگان کلیدی: شاردن، ناهشیار جمعی، مشروعیت، صفویه، بردگی.

مقدمه

عصر صفویه مقارن با توجه اروپاییان به ایران بود. آغاز روابط با غرب نتایج فراوانی بر تاریخ و فرهنگ ایران داشته است. یکی از نتایج آن را می‌توان مسافرت سیاحان اروپایی به ایران دانست. یکی از این جهانگردان، ژان شاردن سیاح و جواهر فروش معروف فرانسوی است که سال‌های زیادی را در ایران و شرق سپری کرد و با تالیف سفرنامه ده جلدی خود درباره ایران تاثیر فراوانی در آشنایی اروپاییان نسبت به شرق و بخصوص ایران داشت. ژان شاردن در شانزهم نوامبر سال ۱۶۴۳ م. ۱۰۵۳/ه. در پاریس به دنیا آمد اواز نظر مذهبی یک هوگنو بوده است.

شاردن در دوره ای زندگی می‌کرد که اروپاییان علاقه زیادی برای آشنایی با شرق داشتند و به خواندن سفرنامه‌ها و گزارش‌های جهانگردان و آشنایی با شرق علاقه زیادی ابراز می‌کردند. سفرنامه‌هایی مانند: سفرنامه پیتر دلاواله، که به دربارشاه عباس اول آمد، در سال ۱۶۳۱م. به فرانسه ترجمه شد. سفرنامه آدام اولئاریوس که در سال ۱۶۵۹م، ترجمه می‌شود. شاردن در سن ۲۱ سالگی در پایان سال ۱۶۶۴م یا آغاز سال ۱۶۶۵م. پاریس را ترک گفت و در سال ۱۶۶۵م. وارد ایران شد این سفر شش سال به طول کشید. او در ماه می ۱۶۷۰م. به پاریس برگشت و در بار دوم در اگوست ۱۶۷۱م. پاریس را به مقصد شرق ترک گفت و در ماه می یا ژوئن ۱۶۸۰م. که ۳۶ سال داشت به این شهر برگشت (صفت گل، ۱۳۷۹: ۸۸). شاردن حدود پانزده سال از عمرش را در آسیا و عمدتاً در ایران گذراند. می‌توان گفت مهم‌ترین هدف او از مسافرت‌ها، خرید جواهر از هندوستان بود. جواهرات در اروپای آن

دوران نماد اقتدار بود و ارزش فراوانی داشت. در عصر شاردن از دید اروپاییان، هندوستان تنها جایی بود که می شد از آنجا جواهر به دست آورد. پیش از مسافرت شاردن، تاورنیه، بازرگان فرانسوی، به دلیل تجارت جواهرات از هندوستان به اروپا بسیار ثروتمند شده بود. پدر شاردن هنگامی که موفقیت تاورنیه را مشاهده کرد تصمیم گرفت سرمایه اش را در همین زمینه به جریان اندازد و پسرش را به هندوستان بفرستد (همان: ۸). شاردن در مسافرت به شرق و ایران موفق شد دو تن از پادشاهان صفوی؛ یعنی، شاه عباس دوم و شاه سلیمان را ملاقات کند و با اوضاع ایران در این عصر آشنایی پیدا کرد. پس از بازگشت به فرانسه، فرمان نانت در فرانسه لغو شد و پروتستان ها تحت شکنجه و آزار و اذیت قرار گرفتند شاردن نیز ناچار شد فرانسه را ترک کرده و به انگلستان برود. در انگلستان شاردن مجموعه ده جلدی از مسافرت خود به ایران را به چاپ رساند که بسیار مورد توجه اروپاییان قرار گرفت. بعدها اثر شاردن مورد توجه اندیشمندان بزرگی چون ژان ژاک روسو و منتسکیو قرار گرفت و آنان اظهارنظرهای جالبی درباره این سیاح فرانسوی نمودند، مانند: «شاردن گوهر کار که هم مانند افلاطون به سفر رفته درباره ایران چیزی ناگفته باقی نگذاشته است و بر عکس بسیاری از سیاحان دیگر که دنیا را دوان دوان در نوردیدند تا فقط مثنی دروغ و روایت مسخره با خود بیاورند. شاردن تصویر و تصویری کامل از ایران ارائه می دهد (ژان ژاک روسو، از یادداشت هایی درباره ریشه نابرابری (کرویس، ۱۳۸۰: ۴۶۲).

شاردن در سفرنامه خود به جنبه های گوناگونی از جامعه ایرانی مانند، آداب و رسوم، مذهب، جغرافیا، نژاد، سیاست، حکومت و ... پرداخته است؛ اما این پژوهش به دنبال تجزیه و تحلیل دیدگاه این سیاح فرانسوی درباره نوع حکومت ایران عصر صفوی همچنین بررسی پایه های مشروعیت این سلسله در جامعه بخصوص مردم ایران می باشد. سوال اصلی پژوهش این است که از دیدگاه شاردن، چه عواملی در استبدادی شدن حکومت ایران عصر صفویه تأثیر گذار بوده است و ریشه های این عوامل در چه چیزی نهفته است؟

مبانی حکومت

سرزمین ایران در دوره های گذشته شاهد به قدرت رسیدن اقوام و حکومت های مختلفی بوده است. نوع غالب الگوی ملکداری در ایران در قرون و اعصار گذشته پادشاهی بوده، الگوی حکومت پادشاهی که در عهد ایران باستان تکوین یافت در دوره اسلامی نیز تداوم یافت. در الگوی حکومت پادشاهی شاه ماورای طبقات مردم قرار داشت و خدا او را برگزیده بود تا اراده وی را در زمین اعمال

نماید. شاه به فضیلت‌گزینش الاهی و وجودی ممتاز و یگانه بود. وی هیبت و شان خدای ایرانیان را منعکس می‌ساخت و در نتیجه این منزلت مقامی فوق‌طبیعی داشت (کندی ادی، ۱۳۸۱: ۵۱). که در آن شاه به دلیل داشتن حمایت فره ایزدی و اینکه حلقه سلطنت را از اهورامزدا می‌گیرد موجودی الهی است که قدرت آن نه براساس حمایت مردم بلکه دارای منشاء الهی بود و در این چارچوب شاه دارای جایگاه بالایی بود. پادشاهی در نظر ایرانیان چه پیش از اسلام و چه در دوره اسلامی یک عطیه یزدانی و عنایت ازلی بوده که به شخصی یا خاندانی تعلق می‌گرفت. بنابراین خاندان یا فرد خاصی بنابر خواست اهورایی این مأموریت را دریافت می‌کرده است. اگرچه الگوی ملک‌داری ایرانی در آغاز ورود اسلام به ایران مورد تصدیق اعراب واقع نشد؛ اما الزامات اداره حکومت، ایشان را ملزم به وام‌گرفتن از الگوی ملک‌داری ایرانی نمود. با سر بر آوردن سلاله‌های ایرانی الگوی حکومت پادشاهی احیا شد. با ترجمه آثاری چون خداپنانه‌ها، اندرزنامه‌ها این اعتقاد تداوم پیدا کرد و با تسلط ترکان نظریه ایرانی‌شهری و شاه‌آرمانی به سلطنت مطلقه تبدیل شد (طباطبایی، ۱۳۸۴: ۱۴۶). صفویان الگوی حکومت شاهی را تداوم بخشیدند و مقام مذهبی ایشان مانع از صبغه پادشاهی حکومتشان نشد. مقام بلند ملی و دینی پادشاهان هم تغییری نکرد و با تجدید عظمت ایران در عهد صفوی و حرمت مذهبی که شاهان این سلسله داشتند یکبار دیگر تمام اعتقادات قدیم در این باره تجدید شد (صفا، ۱۳۴۶: ۷۷-۷۶). نمی‌توان مدعی نوزایی کامل اندیشه ایرانی‌شهری در این دوره شد، زیرا بسیاری از مفاهیم نظریه ایرانی‌شهری مانند کثرت در عین وحدت امپراطوری و یا جایگاه وزیر در ساختار قدرت و تصمیم‌گیری شاهان و موارد دیگر در این نوع از حکومت غایب بوده است. شاردن نوع حکومت ایران را اینگونه شرح می‌دهد: «نوع حکومت ایران، سلطنتی، استبدادی و مطلق است و همه قدرت در دست یک تن است و وی چه از نظر امور روحانی و چه از نظر امور مادی و دنیوی سلطان مافوق و صاحب اختیار تمام و کمال جان و مال رعایای خویش است. مطلقاً هیچ سلطانی در جهان به اندازه شاه ایران قادر مطلق نیست، زیرا آنچه وی دستور می‌دهد دقیقاً اجرا می‌شود بی آنکه به عمق امور یا اوضاع و احوال جاری توجه شود. گرچه مثل روز روشن باشد که غالب اوقات کمترین عدالتی در این دستورها مراعات نشده است، غالباً حتی معقول هم نیست. هر حکمی بکند بی درنگ اجرا می‌شود حتی در حالت مستی که از یک قرن تاکنون شاهان ایرانی بسیار به آن حالت می‌افتند و مجازات حتی بزرگان نیز بدون هیچ محکمه یا اثبات جرم انجام می‌شود (شاردن، ۱۳۴۵، ج ۸: ۱۵۴). بنابر نظریه حق الهی (Divine Right) شخص حاکم بر اساس حکم و حمایت خداوندی حکومت می‌کرد. بنابراین قوانینی که پادشاه اعلام می‌کرد، دارای اهمیت مذهبی به شمار می‌رفت عدم مقاومت در برابر پادشاه وظیفه مذهبی تلقی می‌شد به این گونه حاکم به

گفته هابز، به خداوند میرا پادشاهانی که دارای جایگاه بالایی هستند و مشروعیت آنان وابسته به مردم نیست، بلکه آنان مشروعیت خود را از آسمان ها می گیرند. تبدیل می شد و این خداوند میرا از هر اشتباه و خطایی مصون بود (اندرووینست، ۱۳۷۱: ۸۴). در این نوع سیستم حکومتی که شاردن از حکومت ایران توصیف می کند قدرت حکومت بر اثر هیچ یک از حقوق سیاسی محدود نمی شود، مگر به وسیله شریعت که به حکومت اجازه برخی اعمال را نمی دهد (لمتون، ۱۳۷۹: ۲۳-۲۲).

شاردن با دیدی نقادانه به نوع حکومت در ایران عصر صفوی اشاره کرده است، زیرا وی به دنبال بیان علل این نوع حکومت در ایران بود و دلایلی را ذکر می کند که از دیدگاه جامعه شناختی و روان شناسی اجتماعی حایز اهمیت می باشد. بعضی از دلایل ذکر شده به وسیله شاردن نتیجه ساختار و ریشه های تاریخی حکومت است و بعضی دیگر ریشه در مباحث جامعه شناختی و روان شناسی اجتماعی مردم ایران دارد.

مبانی مشروعیت پادشاهان صفوی

حکومت ها برای آنکه بتوانند در یک جامعه حاکمیت داشته باشند و آن را اداره کنند باید دارای مشروعیت باشند و مردم از روی اختیار و یا اجبار حاکمیت آنان را تایید کنند. شاردن درباره پایه های مشروعیت حاکمیت صفوی در بین مردم ایران می گوید: «ایرانیان معتقدند که حکومت دنیا چه از نظر حقوقی و چه از نظر احکام الهی، به پیامبران و جانشینان پیامبر، منتسب از طرف خود وی تعلق دارد و در غیاب جانشین پیامبر حکومت از آن کسانی است که جانشینان پیغمبر ایشان را به جای خود گماشته اند و دوازدهمین جانشین محمد (ص) که بلا واسطه از نسل دختری اوست و الان محمد مهدی، غایب است و پس از وی سلطان بر حق و قانونی و شرعی در جهان وجود ندارد و تا ظهور خود وی وجود نخواهد داشت. شاهان ایران از نظر افتخار خود را نوادگان پدری از خاندان امام می دانند، در عین حال خود را نایب امام و نماینده وی می شمارند و اعلام می دارند که جز حفظ سلطنت در غیاب امام هیچگونه حقی در سرزمین ایران ندارند و خود را بنده امام می دانند. زیرا ایرانیان عقیده دارند که پیشوای روحانی و معنوی، سلطان امور دنیوی نیز هست و پیغمبران و جانشینان ایشان باید هر دو قدرت را رهبری کنند (شاردن، ۱۳۴۵، ج ۸: ۲۲۹-۲۲۸). از آنچه که شاردن می گوید، می توان چنین نتیجه گرفت که شاهان صفویه خود را نایبان امام غایب می دانستند و با تکیه بر این موضوع که خود را از نوادگان امام موسی کاظم (ع) می دانستند بر این اعتقاد و حق خود در نیابت پافشاری می کردند.

شاردن در ادامه می‌گوید: «امپراتوران ترکیه، ایران و هند متقابلاً نسبت به هم تحقیر ابراز می‌دارند و هر یک از آنان مدعی خلافت حقیقی پیامبر اسلام هستند و هر یک از سه امپراتور این عنوان را حق خود می‌دانند و این مقام را جز برای خود برای کسی دیگر قائل نیستند و هر یک از آنان سلطان دیگر را والی می‌نامد (همان: ۱۴۶) و این نشان از آن دارد که این حاکمان به دنبال مشروعیت از این طریق بوده‌اند. شاردن با اشاره به اقدامات اجداد صفویان می‌گوید: «شیخ صفی جد صفویان به تقوا و تقدس شهرتی داشت و ظاهراً در تجمل طلبی و شهوت جویی عصر شرکت نمی‌جست؛ اما در پس این وارستگی ظاهری از جهان، هوای امپراتوری در سر داشت، زیرا از آنکه امور را بر وفق این اندیشه تدارک دید، چنین به موعظه پرداخت که گناه عظیمی است که مریدان حقیقی امام در زیر سلطه‌ی جابرانه گروهی مرکب از یکدسته شهوتران و سنگدل و یکدسته دیگر ملحد قرار گیرند. وی فی‌المثل می‌گفت: «امیران ترک و تاتار که هیچگونه آشنایی با شریعت و احکام خداوند ندارند، بایستی حکومت اینان از نظر حقوقی وابسته به یکی از امام زادگان بلاواسطه باشد، تا از نظر مراعات تشریفات حکم شرع منزه شود و برای حل همه مسایل مورد تردید به اندازه لازم روشن بینی پیدا گردد. چون شیخ صفی از نظر مجتهدان و عالمان بزرگ کشور، خود را از چنگ شکنجه‌ای که از آن می‌نالیدند رهایی بخشید و می‌خواست جای امام غایب را که همان محمد مهدی است، بگیرد، این مرد متزاهد (شیخ صفی) فرمانروایی چالاک، در اقدام خود چنان توفیق یافت که امپراتوری وسیع ایران را که امروزه نوادگانش در دست دارند بنیاد نهاد» (شاردن، همان، ج: ۸، ۱۴۰).

شیخ صفی جانشینی بر اساس وراثت را در خاندان خود نهادینه ساخت. با قدرت‌گیری صفویان حق سلطنت موروثی ایشان به رسمیت شناخته شد و تا پایان سلسله صفویه تداوم یافت. این تحول در انتقال قدرت از داشتن بعضی ویژگی‌های خاص به تنها فاکتور وراثت گامی در پیوند دادن یکی از پایه‌های قدرت صفویه؛ یعنی نظریه مرید و مرادی به نظریه سلطنت از نوع ایرانی تبدیل شد و این پل رابط بعدها تداوم پیدا کرد و علی‌رغم از دست دادن یکی از ستون‌های خود؛ یعنی صفویان باز هم تا پایان حکومت صفویه ادامه داشت. مردم شاه خود را جانشین پیامبر و امامان و خلیفه‌ی امام دوازدهم در ایام غیبت وی می‌دانستند. ایرانیان همه این عناوین را به علاوه عنوان خلیفه به مفهوم جانشین و نایب پیامبر به شاه نسبت می‌دادند که حکومت جهانی عالم چه از نظر روحانی و چه از نظر امور مادی البته تنها در غیاب امام با اوست. زیرا این اعتقاد وجود داشت که امام دوازدهم که از روی زمین غایب شده است، به زمین باز گردد بنابراین شاه ناگزیر خواهد شد همه اقتدار خود را به او واگذار کند و اگر

بی‌درنگ چنین نکند وی را به یک ضربت خواهند کشت. پادشاهان ایران مفتخرانه خود را نایب و نماینده امام غایب و بنده او می‌دانند (همان: ۱۴۰).

شاردن در عبارات بالا به دو پایه‌ی قدرت و مشروعیت صفویان اشاره می‌کند. ۱- آنان خود را از اولاد امامان می‌دانستند و اینکه از این طریق مدعی حکومت بودند هر چند این مورد در عمل با مخالفت‌هایی از طرف علما و روحانیون مواجهه بود، ولی یکی از ارکان اصلی مشروعیت صفویان بوده است. بحث نیابت امام دوازدهم در دوران غیبت یکی از مسایل مهم در دوران صفویه است، زیرا این پایه مشروعیت بعدها توسط روحانیان به چالش کشیده شد. ۲- نظریه فره ایزدی (اگر به تاریخ شاهنشاهی ایران و ادبیات دینی و ادبی پیش از اسلام توجه کنیم متوجه می‌شویم که همه جا پادشاهی امری است که به مشیت الهی تعلق دارد و بنابراین پادشاه یا شاهنشاه کسی خواهد بود که اراده خالق او را از میان دیگران برگزیده و شایسته محبتی دانسته است که به وی ارزانی می‌دارد و این محبت الهی یا تعلق اراده خداوندی را بر کسی برای نیل به مقام سلطنت از روزگاران قدیم به نام‌ها و عنوان‌های مختلفی خوانده‌اند که «فر» یکی از آنها است (صفا، همان: ۱۴۲-۱۴۱). پادشاهان صفویه خود را ادامه‌دهنده پادشاهان باستانی ایران می‌دانستند. بعدها در هنگام درگیری و اختلاف علما با پادشاهان صفویه در پایان عصر صفوی علما از این نظریه بهره‌گرفتند. شاردن اشاره می‌کند که علما مدعی بودند فره ایزدی به دلیل ظلم و ستم و شرابخواری، از پادشاهان برگشته است و دیگر لیاقت فرمانروایی را ندارند؛ اما شاردن هیچ اشاره‌ای به رکن سوم مشروعیت و قدرت شاهان صفوی نمی‌کند. مرشد کامل طریقت بودن در ابتدای قدرت‌گیری این خاندان دارای اهمیت فراوان بود و بدون آن می‌توان گفت که صفویه قادر نبودند به قدرت برسند و آن مرشد کامل طریقت صفویه بود. علت عدم اشاره و توجه شاردن را می‌توان اینگونه شرح داد که شاردن زمانی وارد ایران شد که اصلاحات شاه عباس اول، صوفیان را از قدرت کنار زده بود و آنان دیگر جایگاه بالایی در قدرت نداشتند. بنابراین شاردن اشاره‌ای به این موضوع نکرده که نشان‌دهنده‌ی افول کامل صوفیان در پایان عصر صفویان می‌باشد. موضوع نیابت امام دوازدهم باعث ایجاد امتیازاتی برای شاهان صفویه می‌شد، زیرا طبق اعتقاد شیعیان از هنگام خلق آدم به بعد نوری الهی (Divine Light) در هر نسلی در جوهر یکی از منتخبان حلول می‌کند و این نور در وجود علی (ع) و امامان پس از او موجود است به اتکا این نور الهی تنها امام است که دانش غیبی دارد و از گناه مصون است و تصمیم‌های او قطعی و نهایی است. با غایب شدن امام دوازدهم، نظریه نور الهی از پویایی باز می‌ماند و اقتدار سیاسی توسط کسانی اعمال می‌شد که فرض می‌شد

تحت راهنمایی امام غایب قرار دارند. همانگونه که مفاهیم متعلق به نظریه خلیفه به نظریه سلطان منتقل شد. همانطور نیز از نظریه مصون بودن امام از خطا، این فرض نشأت گرفت که حکمران دنیوی از کمال برخوردار است. این فرض الزاما به یک حکومت مطلق آیین منجر شد. هیچ توجیهی برای قدرت لازم نبود حکمران براساس حق الهی حکومت می‌کرد (لمتون، همان: ۴۳-۴۲) ۳- سومین موضوع که شاردن مطرح می‌کند چگونگی تحول در ساختار مرید و مرادی و رابطه شاگرد و استادی است زیرا شیخ صفی به دلیل داشتن ویژگی‌های خاص از طرف شیخ زاهد به عنوان جانشین انتخاب شد، ولی بعد از آن این انتخاب بر اساس شایستگی‌های شاگرد و استادی نبود، بلکه وراثت تعیین کننده بود و این نشان از آن دارد که شیخ صفی به دنبال حفظ این قدرت در خاندان خود و تبدیل آن به قدرت دنیوی بوده است.

بستر یابی استبداد حکومت صفویه

شاردن دو دلیل را به عنوان دلایل ساختاری در استبدادی بودن حکومت ایران ذکر می‌کند. ۱- یکی از دلایل استبدادی بودن حکومت ایران نوع و ساختار اجرای احکام و قوانین قضایی در ایران و ناکار آمدی نظام قضایی در ایران می‌داند به اینگونه که در ایران ابتدا مجرم را زندانی می‌کنند و سپس متهم می‌کردند و این مورد را ناشی از آن می‌داند که حکام ایران ناچار بودند مستبد باشند، زیرا در غیر این صورت مجرم فرصت فرار به مناطق وسیع امپراتوری را پیدا می‌کرده است. بنابراین حکام و شاهان ایران عصر صفوی به دلیل جلوگیری از این اقدام احکام را بدون برنامه و محاکمه صادر می‌کردند تا مجرم فرصت فرار پیدا نکند (فریر، ۱۳۸۴: ۱۶۱). ۲- علت دیگر استبدادی بودن حکومت ایران را در چگونگی قدرت یابی حکومت‌ها و سلسله‌های مختلف در تاریخ ایران بعد از اسلام می‌داند. شاردن در این باره می‌گوید: «علت اینکه این حکومت استبدادی است این می‌باشد که این حکومت، حکومت نظامی و لشکری است، ایران از هزار سال پیش یعنی از زمان انقراض پادشاهی ایران به دست تازیان تاکنون سرزمین کشورگشایی و زور آزمایی بوده است (شاردن، همان، ج ۸: ۱۵۷). در بحث از سخن شاردن باید گفت حکومت‌هایی که به صورت نظامی بر یک کشور حاکم می‌شوند و در بین مردم دارای جایگاه خوبی نیستند ناچار هستند برای حفظ حکومت خود از نیروی استبدادی و خرد کننده مقاومت‌ها استفاده کنند. او از این مقدمات نتیجه می‌گیرد که حکومت‌های ایران بعد از اسلام بیشتر حکومت‌هایی از بیرون مرزهای ایران بوده‌اند. بنا براین این حکومت‌ها که با نیروی نظامی وارد ایران

شده اند ناچار با نیروی نظامی باید خود را حفظ کنند و در چنین نظامی که تکیه اصلی حکومت برای اداره جامعه جبر و زور باشد نوع حکومت نیز بالطبع استبدادی و خودکامه می شود.

شاردن با بیان دلایل ساختاری و تاریخی در استبدادی بودن نوع حکومت ایران در سفرنامه خویش به جنبه های مختلف و ارکان درگیر در ساختار حکومت ایران عصر صفوی اشاره های مبسوطی دارد و اینکه در این سیستم جایگاه قسمت های مختلف جامعه و حکومت در ساختار حکومت به چه شکلی می باشد. بنابراین به ارتباط و نقش هر بخشی از جامعه و حکومت در ساختار قدرت حکومت ایران صفوی می پردازد.

شاهان صفوی در اندیشه‌ی ایرانی

در نگاه شاردن نگرش مردم نسبت به حکومت قابل تامل است. شاردن با ذکر اعتقاد ایرانیان نسبت به شاه به دلایلی اشاره می کند که باعث شده ایرانیان به حکومت استبدادی در طول تاریخشان و در عصر صفویه عادت کنند. او در ابتدا درباره دیدگاه ایرانیان و مردم ایران درباره شاهان اشاره می کند و سپس به علل این دیدگاه توجه نموده است.

به طور کلی حکومت جمهوری در ایران و کلیه ممالک شرق و خاور دور مفهومی ندارد. در این کشور حکومت مطلقه و مستبد رواج دارد به طوری که معنای یک دولت مقتدر با اراده افراد و اشخاص متساوی الحقوق و مفهوم حکومت مقدس و قرین سعادت قوانینی که مانع استبداد و مطلقیت سلاطین بشود، مطلقاً مجهول است. در مشرق زمین مردم به یوغ مطلقیت یک فرد که هوا و هوس های وی حکم قانون را دارد اعتیاد پیدا کرده اند (شاردن، همان، ج ۳: ۲۳۹). پادشاهان آسیایی از قرن هفتم میلادی اغلب اوقات خود را سلطان نامیده اند (همان: ۲۹) واژه سلطان به طور مطلق شاه را می رساند و از ریشه سلطنت مشتق شده، ایرانیان پادشاهی و فرمانروایی مطلق را سلطنت می خوانند (کرویس، ۱۳۸۰: ۶۷).

واژه شاه یا پادشاه عنوان معمولی در زبان مردم ایران به معنای: قسمت کردن یا بخش کردن است. یکی دیگر از معانی شاه را بهترین می دانند؛ یعنی اینکه بهترین فرد برای حکومت است در اصل خشایشی بوده که در لهجه های بعدی تبدیل به شاه گردیده و به معنی فرمانروای کشور است. این

عنوان بزرگ‌ترین لقبی است که در آسیا داده می‌شود و معادل لقب امپراتور در اروپاست. به شاه ایران صفت سلطان و خان هم اطلاق می‌گردد. عناوینی که شاهان ایران به آن ملقب می‌گردند عبارت است از: سلطان، مظفر، جهانمدار، امیر شجاع، صفوی موسوی حسینی؛ اما القابی را رعایا به پادشاهان صفویه می‌دهند مانند؛ صاحبقران، هادی فرقه‌ی ممتازه‌ی عالم، موجود زمینی اول، امیرالمومنین، سلطان سلاطین، فرمانروای عالم، ظل الله اکبر، فرمانروای کل دوران؛ اما لقب متداول که رعایا به شاه نسبت می‌دهند ولی نعمت است به معنای نایب خداوند، کسی که خداوند به وسیله او انعام خویش را میان مردم پخش می‌کند (شاردن، همان، ج: ۸: ۳۶۵).

ایرانیان نسبت به فرمان‌های سلطان خود فرمانبرداری صمیمانه‌ای دارند که از ته دل بر می‌خیزد و شاید این اطاعت از هر ملتی دیگری بر روی زمین بیشتر باشد. آنها معتقدند که پادشاهان طبعاً خشن و ستمکارند و باید با آنان از دریچه‌ی این اندیشه نگریست، با این وصف اگر برخی از فرمان‌های آنها ظالمانه و خشن باشد ناگزیر باید آنها را اطاعت کرد به استثنای موارد دینی یا وجدانی، گویی سلطنت کردن؛ یعنی حق اینکه بتوانند هر نوع ظلم و ناروایی را مرتکب شوند. یکی از شیوه‌های سخن گفتن ایرانیان این است که به جای آنکه بگویند، کسی را نابود کردن یا عدالت را نقض کردن، می‌گویند؛ شاهی کردن، پادشاهی کردن، وقتی کسی مالشان را می‌برد و به شیوه ظالمانه‌ای آنان را شکنجه می‌دهد فریاد می‌کشند، مگر پادشاهی تو؟ حتی در برابر قضات عالی مقام یا حکام وقتی می‌خواهند از تعدی زیاد از حدی که از کسی نسبت به آنان صورت گرفته است شکایت کنند در نهایت شدت فریاد می‌کشند: «نسبت به من پادشاهی کرده، با این همه چنانکه می‌گوییم، ایرانی فرمانبردارترین ملت جهان است و از دو قرن تاکنون سخنی درباره‌ی شورش یا انقلاب در ایران به گوش کسی نخورده است (همان، ج: ۸: ۱۴۵). از سوی دیگر آنچه که شاردن درباره تفکر ایرانیان از پادشاه خود دارد به گونه‌ای دیگر در دیدگاه سبزواری مطرح شده است سبزواری می‌گوید: «عامه مردم در معاشرت با سلاطین و حکام و در محبت و دوستی با آنان راسخ باشند و در راهنمایی و ارشاد پادشاهان و حاکمان کوتاهی نکنند؛ اما از سوی دیگر باید مردم در اطاعت از اوامر آنان تلاش کنند و نسبت به پرداخت حقوق پادشاهان از خراج و غیره کراهت نداشته باشند و نسبت به رعایت هیبت و احترام آنان کوتاهی نکنند و در مواقع ضرورت مال و جان خود را فدای پادشاه کنند چون حفظ حریم دین و دولت و اهل و اولاد به وجود پادشاه وابسته است و حتی پادشاهان را دعا کنند و در بر طرف کردن حوایج آنها کوتاهی نکنند و این کار را از وسایل بندگی خود بدانند (سبزواری، ۱۳۸۱: ۵۴۹-۵۴۸). دیدگاه اطاعت محض در

آثار علامه مجلسی نیز وجود دارد. علامه مجلسی می گوید: «رعایت نمودن ایشان (پادشاهان) و دعا کردن برای صلاح ایشان متعرض سطوت ایشان نشدن است و چنانچه پادشاه بر دین حق باشد رعایا باید ایشان را بشناسد و اگر پادشاهان بر خلاف عدالت باشند دعا کردن برای صلاح ایشان باید کرد و چنانچه به راه صلاح در نیابند باید در مقابل آنها تقیه نمود و از ضرر ایشان خود را حفظ نمود. علامه مجلسی با آوردن احادیثی از امامان شیعه به این موضوع تأکید دارد که رعیت نباید متعرض پادشاه شود حتی اگر آن پادشاه جابر باشد، زیرا خداوند به دلیل کارهای رعایا پادشاه عادل یا جابر را بر آنان مسلط گردانیده و تنها باید رعیت دعا بخواند که پادشاه جابر به راه صلاح درآید (مجلسی، ۱۳۳۱: ۲۶۲-۲۶۰). با مقایسه دو دیدگاه متفکران اسلامی و شاردن متوجه می شویم آنچه که شاردن ذکر می کند بسیار قابل تامل می باشد. شاردن در بیانی دیگر می گوید: «ایرانیان معتقدند به کمترین سخنی که از جانب شاه بیان می شود مال و جان را باید بخشید و تصور کرد که خداوند مستقیماً از زبان سلطان چنین می خواهد و بنابراین عقیده عجیب، ایرانیان معتقدند که دستورهای شاه مافوق حق طبیعی است و بدینگونه هر گاه شاه به پدر یا پسر دستور کشتن دیگری را بدهد، پسر باید دژخیم پدر و یا پدر دژخیم پسر خویش باشد و از طرف دیگر معتقدند که فرمان های شاه مادون امر الهی است (شاردن، همان، ج ۸: ۱۵۸-۱۵۷). جملات بالا مطالبی است که شاردن درباره دیدگاه ایرانیان و مردم ایران زمین به حکومت و مقام شاه می گوید؛ اما شاردن به دنبال یافتن علت این چنین تفکرات و اعتقادی در میان مردم ایران است او چندین عامل را باعث این تفکر مردم ایران نسبت به حکومت شاهان و پادشاهان خود می داند.

الف- خلق و خوی ایرانیان (تأثیر اقلیم)

ب- اعتقادات ایرانیان (تقدیر گرایی)

ج- نظریه بردگی- بندگی

الف- خلق و خوی ایرانیان (تأثیر اقلیم)

شاردن با اشاره به خلق و خوی ایرانیان بخصوص آنهایی که باعث شده است آنان نسبت به سرنوشت خود بی اهمیت بشوند، می نویسد: «مردم این سرزمین مانند مردم کشورهای سردسیر اروپایی پر چوش و خروش نیستند، بنابراین در مقابل فرمانروایان مستبدکاری انجام نمی دهند» این دیدگاه شاردن بعدها توسط منتسکیو پرورش و توسعه یافت، زیرا منتسکیو اعتقاد دارد به دلیل آب و هوای گرم

مناطقى مانند ایران انسان‌هایی که در این محیط پرورش پیدا می‌کنند از نظر بدنی افرادی سست هستند و این عامل باعث شده که تنبلی و عدم فعالیت جسورانه از ویژگی‌های این مردم شود (منتسکیو، ۱۳۶۲: ۳۹۲-۳۹۰). از آنجا که منتسکیو در آثار خویش از سفرنامه شاردن استفاده زیادی کرده است می‌توان نتیجه گرفت بعضی از دیدگاه‌های او در جغرافیای بعضی از مناطق، بر گرفته از سفرنامه شاردن باشد و ما در دیدگاه این دو هموطن شباهت‌های فراوانی می‌بینیم. شاردن خصوصیات اخلاقی مانند دروغ‌گویی و تملق‌گویی، ولخرجی، تنبلی را از عوامل سستی ایرانیان و بی‌توجهی آنان به سرنوشت خودشان می‌داند. شاردن می‌نویسد: «ایرانیان اگر چه بسیار ولخرج و تجمل‌پرست هستند، ولی باید قبول کرد که سخت‌کاهل نیز هستند چون این صفات لازم و ملزوم یکدیگرند. این مردم از کار بیزارند و این قوم زندگی و تنعم را مافوق همه چیز می‌دانند و خصال جنگی خود را از دست داده‌اند. غرق در لذت و شهوت گشته‌اند و عقیده ندارند که در نهضت‌های عظیم و اقدامات سخت و خطیر سودی نصیب آدمی می‌شود. ایرانیان ولخرج‌ترین مردم جهان‌اند و در فکر فردای خود نیستند» (شاردن، همان، ج ۴: ۱۴۸-۱۴۴). نگاهی که شاردن به از دست دادن خصال جنگی ایرانیان دارد از یک سو قابل توجیه می‌باشد، زیرا او زمانی به ایران مسافرت کرده است که بین ایران و عثمانی پیمان صلح ذهاب منعقد شده بود و شاهانی نیز که بعد از شاه عباس اول به قدرت رسیدند از نظر شخصیتی انسان‌های سست‌عنصر و بزرگ‌شده حرمسرا بودند. بنابراین از دست دادن خصال جنگی مربوط به عوامل دیگری نیز می‌باشد که شاردن به آنان اشاره نکرده است و تنها نمی‌تواند مربوط به آب و هوا باشد، زیرا در این آب و هوا انسان‌هایی پرورش یافته بودند که در اوایل حکومت صفویه و نزدیک به یک سده و نیم، جلو پیشروی بزرگ‌ترین قدرت عصر؛ یعنی ترکان عثمانی را که اروپا را به وحشت انداخته بود گرفتند. و علاقه اروپاییان به افتتاح درگیری در جبهه شرق برای مشغول و تضعیف عثمانی در این دیدگاه شاردن به عنوان یک اروپایی بی‌تاثیر نیست.

شاردن یکی از علل استبدادی بودن حکومت ایران را خلق و خوی و ویژگی‌های خاص ایرانیان می‌داند، و با اشاره به این صفات مردم ایران به این موضوع توجه می‌کند که یکی از علت‌های حاکم شدن حکومت‌ها و سلسله‌های مستبد در طول تاریخ بر سرزمین ایران همین ویژگی‌های خاص ایرانیان است. ویژگی‌هایی که در طول تاریخ این قوم تکوین یافت و حتی در مراحل از تاریخ آن با هجوم‌های اقوام مختلف تقویت شده است.

ب- اعتقادات (تقدیر گرایی)

یکی دیگر از عوامل موثر بر طرز فکر ایرانیان درباره‌ی حکومت، اعتقاد به نوعی تقدیر گرایی است. شاردن در سفرنامه خود با ذکر مواردی به این نوع تقدیر گرایی اشاره می کند. او می گوید: «ایرانیان علی رغم دانش خویش سخت پایبند موهومات و خرافات می باشند و هیچ قومی به مانند آنان عقاید ابلهانه ندارد. این خلق معتقد می باشند که تقدیر ازلی در همه جا حکمفرماست (شاردن، همان، ج ۲: ۳۷۰) و بنا به مشیت الهی امور جهان توسط پیامبران و اوصیا و خلفای آنها اداره می شود و در غیاب آنان پادشاهان مامور رتق و فتق خواهند بود. به همین جهت شاهنشاه افتخار عنوان جانشینی حضرت محمد(ص) و حضرت علی (ع) و دیگر انبیا را به طور کلی دارا می باشد (شاردن، همان، ج ۳: ۲۱۸). حتی این اعتقاد به گونه ای در میان ایرانیان رواج داشت که آنان علاوه بر اینکه معتقد بودند که سرنوشت شان از آسمان ها مشخص شده و باید تحت فرمان پادشاهان مستبد باشند، بلکه آنان به این باور رسیده بودند که شاه ایران واجد نیروهای ماورای طبیعی است. شاردن ماجرای را ذکر می کند درباره این اعتقاد ایرانیان که شاه را حتی دارای استعداد شفا بخشی می دانستند. او می گوید: «من دیده‌ام که بیماران خود را درپای سلطان به زمین می کشیدند و یا می خواستند شاه آبی را برای آنان تبرک کند» (همان، ج ۸: ۱۴۸). اعتقاد به تقدیر گرایی در میان اندیشمندان ایرانی دوره میانه نیز وجود داشته است. آنان سلطنت را تقدیر الهی می دانستند که تحقق آن خارج از تدبیر بشر بوده است و ناشی از مشیت و اراده خداوند بود. خواجه نظام الملک فصل اول سیاستنامه را با این جمله آغاز می کند. «ایزد تعالی در هر عصری و روزگاری یکی را از میان خلق برگزیند و او را به هنر های پادشاهانه و ستوده آراسته گرداند و مصالح جهان و آرام بندگان را بدو باز بندد و در فساد و آشوب و فتنه بدو بسته گرداند» (نظام الملک، ۱۳۸۲: ۵). غزالی نیز می نویسد، که سلطان «ظل الله فی الارض» است و خدا، پادشاهان را برگزید تا مردم را از یکدیگر نگاه دارد (غزالی، ۱۳۵۱: ۸۱). خواجه رشیدالدین فضل ا... وزیر غازان خان در نامه ای در جواب کیقباد سلجوقی نوشته است که کلاه دولت و قبای حشمت بر سر و بر آن کس لایق و زیبا می افتد که حق تعالی و سبحانه می خواهد. این تقدیر گرایی در میان اندیشمندان دوره صفویه مانند علامه مجلسی نیز وجود داشته است او می گوید: «حق تعالی هر کس را در این دنیا سلطنتی داده ... در خور آنچه او را استیلا داده اند، نعمتی به او کرامت نموده اند، در خور آن نعمت شکر از او طلبیده و باید پادشاه رعایت حال رعیت و حقوق ایشان بکند و اگر پادشاه رعایت حقوق رعیت نکند ملک او به زودی زایل می گردد (مجلسی، ۱۳۳۱: ۵۵۲-۵۵۰؛ فیرحی، ۱۳۸۱: ۲۱۹-۲۱۸).

با توجه به مطالب بالا می‌توان گفت که یکی از علل اصلی سلطه حکومت‌های استبدادی در تاریخ ایران بخصوص دوره صفویه بر مردم ایران، دیدگاه و اعتقاد آنان به تقدیرگرایی و مشیت الهی نسبت به سرنوشت خودشان است که این دیدگاه از طرف بزرگان نیز تایید شده است و ریشه تاریخی دارد. شاردن در تایید این موضوع می‌گوید: «چون ایرانیان به طور کلی اعتقاد قاطعی به مغنیات و مشیت الهی و زندگی اخروی دارند و در مقابل سخت‌ترین حوادث طریق تسلیم و رضا می‌سپارند، چنانکه از مرگ به آسانی و با کمال بردباری استقبال می‌کنند» (شاردن، همان، ج: ۵، ۴۰۷). شاردن به این موضوع تاکید دارد که تقدیرگرایی باعث شده است که مردم درباره حکومت خود از تعقل استفاده نکنند و هر چیزی را با این اعتقاد که تمام حوادث و وقایع زندگی تقدیر ازلی است قبول کنند و حکومت استبدادی را نیز در این راستا قابل قبول بدانند.

ج- نظریه ی بردگی - بندگی

آنچنان که در مقدمه توضیح دادیم شاردن از پروتستان‌ها یا هوگنوها فرانسه بود. زمانی که شاردن شروع به نوشتن سفرنامه خود درباره ایران می‌کرد او با آرا و دیدگاه‌های متفکران پروتستانیسم آشنا بوده است، زیرا اگر به اندیشه‌های افرادی مانند اتین دولابوتی در رساله «رساله‌ی گفتار درباره‌ی بندگی خود خواسته» که در قرن شانزدهم به بعد در محافل روشنفکری اروپا بخصوص در میان طرفداران فرقه کالونی و پروتستان انتشار می‌یافت و دارای محبوبیت بوده است نگاهی بیندازیم متوجه می‌شویم اندیشه‌های اتین دولابوتی در شاردن تاثیر فراوانی داشته است و بسیاری از تئوری‌هایی که شاردن مطرح می‌کند بر گرفته از آرای این اندیشمند است بخصوص در زمینه کارکرد مردم در حکومت‌های استبدادی که شاردن حکومت ایران را از این نوع می‌داند. شاردن در بیان قدرت مطلق سلاطین صفوی و اینکه مردم ظلم و ستم آنان را تحمل می‌کنند، می‌گوید: «از اینکه درباریان دچار ظلم و ستم می‌شوند و در صدد بر نمی‌آیند به دنبال سودجویی به کشورهایی بروند که اقتدار سلطان چنین مطلق و نامحدود نباشد، چون اینان در همین بردگی و تیره‌روزی زاده شده‌اند و آن را مانند دیگر بدبختی‌های بشری تحمل می‌کنند، بی‌آنکه بیش از این چیزی احساس کنند. این امر از آن رو نمی‌باشد که اینان لایق برخورداری آزادی نباشند، به عکس هنگامی که اشراف بزرگ ایران از کشورهای خوشبخت اروپا سخن می‌شنوند که در آنجا قانون ضامن جان و مال هر فرد در برابر هر گونه تجاوز و خشونت است، سعادت آن کشورها را تحسین و آرزو می‌کنند؛ اما گویی از آنان و نیز از

غالب مردم سخن گفتن از حیات و دنیای دیگری به میان آمده است و ایشان نمی‌توانند از هستی موجود دل بر کنند» (شاردن، همان، ج ۸: ۱۵۶). این سخنانی است که شاردن درباره‌ی روحیات مردم ایران بخصوص درباریان مطرح می‌کند. در اینجا شاردن با توجه به مباحثی که از یک قرن پیش در اروپا و بخصوص با متفکر هموطن او مطرح شده بود بحث می‌کند و آن دیدگاه «اتین دو لابوئی» با «رساله گفتار درباره بندگی خود خواسته» است. این رساله از نخستین رساله‌ها درباره نقادی از سلطنت مطلقه است و رساله خود را با این سوال آغاز می‌کند. چگونه انسان که در فطرت خود آزاد آفریده شده، با اراده آزاد به بندگی فرمانروایان خودکامه تن در می‌دهد؟ او نخستین سبب تن در دادن به بندگی خود خواسته را عادت می‌داند. اگر چه آزادی، فطری انسان و انسان خواستار آزادی است؛ اما بر اثر تربیت و عادت‌هایی که به دنبال آن می‌آید، خواست آزادی و اراده معطوف به حفظ آزادی و دفاع از آن از میان می‌رود. با استوار شدن میل به بندگی خود خواسته، فرد آن را به فرزند خود انتقال می‌دهد. فرزند انسان بنده که باید آزاد به دنیا بیاید، بنده متولد می‌شود و این انسان‌ها که در بندگی و اسارت به دنیا آمده‌اند هرگز از نعمت آزادی بهره‌ای نبرده‌اند و اینان از روی اراده بندگی پیشه می‌کنند و با از بین رفتن حس آزادی و سرشت آزادی در آنان به نظام خودکامه خوگر می‌شوند (طباطبایی، همان، ج ۱: ۲۱۴-۲۰۷؛ دولابوئی، ۱۳۷۸: ۲۷). دولابوئی کلید درک استبداد را در انتخاب داوطلبانه توده‌های مردم می‌داند و آن را بردگی اختیاری می‌داند. او می‌گوید حکومت استبدادی چیزی نیست جز قدرتی که توده‌های مردم با میل و رضایت خود به شخص حاکم تفویض کرده‌اند و جباران جزء اطاعت و انقیاد داوطلبانه توده‌ها پایگاه دیگری ندارد. پرسش‌های دولابوئی بر پایه بنیادهای روان‌شناختی «تسلیم و توافق» با استبداد تحلیل می‌شود. او دو عامل عادت و سنت را دلیل پذیرش استبداد از طرف مردم می‌داند (دولابوئی، ۱۳۸۱: ۹). همچنان که ژان ژاک روسو می‌گوید: «یکی از مهم‌ترین قوانین در یک کشور، قوانینی است که در قلب افراد کشور نقش می‌شود نه بر روی الواح سنگی یا مسین، این قوانین اساس واقعی تشکیلات دولت‌ها شمرده می‌شوند و آن عبارت است از عادت و رسوم و مخصوصاً روحیه عمومی (روسو، ۱۳۲۹: ۱۲۹). با بررسی آنچه که شاردن در سفرنامه خود درباره علت اینکه حکومت ایران استبدادی شده است با آنچه که اتین دولابوئی در رساله خود درباره این موضوع بیان کرده است، متوجه می‌شویم حتی بعضی عباراتی که شاردن ذکر می‌کند شباهت فراوانی با اندیشه‌های دولابوئی دارد.

از دیدگاه دیگر نیز این موضوع قابل بررسی است و آن از دیدگاه روان‌شناسی اجتماعی مردم ایران است. آنچه شاردن می‌گوید، با دیدگاه‌های روانشناس معروف، یونگ، (Young) درباره ناهشیار جمعی قابل تطبیق است یونگ در نظریه‌های شخصیت خود با بیان ناهشیار جمعی می‌گوید: «عناصری وجود دارد که افراد هیچ‌گاه به صورت فردی آنها را تجربه نکرده‌اند، بلکه از نیاکان آنها منتقل شده است. محتویات ناهشیار جمعی به ارث برده می‌شوند و از یک نسل به نسل بعدی به صورت پتانسیل روانی، منتقل شده‌اند. تجربیات نیاکان دور درباره مفاهیم همگانی؛ مانند خدا، آب، زمین و غیره نسل به نسل منتقل شده‌اند به طوری که افراد در هر اقلیم و دوره‌ای تحت تاثیر تجربیات ابتدایی نیاکان بدوی شان قرار داشته‌اند. محتویات ناهشیار جمعی نهفته و نافع‌اند، بلکه فعال هستند و بر افکار، هیجانات و اعمال فرد تاثیر می‌گذارند. ناهشیار جمعی مسؤول بسیاری از قصه‌ها، افسانه‌ها و عقاید مذهبی افراد است (فیست، ۱۳۸۶: ۱۲۵-۱۲۴). هر تجربه‌ای که جهانی و همگانی باشد؛ یعنی، به وسیله هر نسل تکرار می‌شود و به طور نسبی بدون تغییر باقی می‌ماند. جزیی از شخصیت هر فرد می‌شود (شولتز، ۱۳۸۴: ۱۱۴-۱۱۳). با تطبیق این نظریه‌ها با دیدگاه شاردن درباره اینکه چرا درباریان و مردم ایران تابع نظام مستبدانه و خودکامه شاهان صفویه بوده‌اند متوجه می‌شویم که شاردن مثل دولابوتنی علت این کار را ریشه در تاریخ و روان‌شناسی اجتماعی مردم ایران می‌داند که در طول سال‌های متمادی با تحمل این بندگی و اسارت آن را به فرزندان خود منتقل کرده‌اند و از نظر دیدگاه یونگ این عادت کردن به نظام خودکامه در ناهشیار جمعی مردم ایران قرار دارد. بنابراین مردم به این نوع نظام خودکامه عادت کرده و هیچ نوع مخالفتی با آن ابراز نمی‌کرده‌اند. چون ریشه در زندگی گذشته و تربیت آنان داشته است.

جایگاه مخالفان در ساختار حکومت

یکی از مباحثی که درباره حکومت‌های استبدادی مطرح می‌شود چگونگی برخورد حکومت‌های استبدادی با گروه‌های مخالف در درون جامعه و یا ساختار قدرت می‌باشد. ژان شاردن گروه‌های مخالف حکومت صفویه را دو گروه معرفی می‌کند. ۱- گروه‌های مذهبی یا ایدئولوژیک ۲- گروه‌های داخل جامعه یا مردم عادی.

الف- گروههای مذهبی (روحانیت شیعه)

گروه اول که شامل روحانیان مذهبی می شدند، به دلیل دیدگاه خاصی که درباره حق جانشینی در دوران غیبت امام دوازدهم داشتند با نظام حکومتی دارای اختلافاتی بودند. این گروه اعتقاد داشتند حق جانشینی در دوران غیبت متعلق به آنان است. آنچنان که شاردن در این باره می گوید: «اهل مسجد و منبر و همه مومنین ایران معتقدند که تسلط افراد غیر روحانی، جبری و غصبی است و حکومت مدنی حق صدر و منبر است. دلیل اصلی این اعتقاد بر این پایه متکی است که حضرت محمد (ص) در عین حال که هم پیامبر بود و هم پادشاه و خداوند او را وکیل امور معنوی و مادی مردم ساخته بود؛ اما عقیده‌ای که بیشتر مقبول است این می باشد که امور کشور به همین نحو که در دست افراد غیر روحانی است متکی به اراده و مشیت خداوند است و شاه، جانشین خداوند در هدایت و رهبری است؛ اما صدر و اهل شرع نباید به هیچوجه وظایف خود را به امور حکومت سیاسی بیامیزند. از این رو امور قضایی ایران تابع قدرت سلطنت است، حتی در امور دینی» (شارن، همان، ج ۸: ۴۰۶-۴۰۵). نقل شاردن نشان دهنده نوعی تضاد عقیدتی درباره حق جانشینی در عصر غیبت است که روحانیون طرفدار دیدگاه اول بودند؛ اما حکم شاه و قدرت غیر روحانی قوی تر بود. این تضاد باعث ایجاد تنش هایی در جامعه عصر صفوی می شده که بعدها این تضاد نمود بیشتری پیدا کرد و یکی از عوامل سقوط سلسله صفوی بود. شاردن در جای دیگری با اشاره به این دوگانگی و اختلاف می نویسد، تعدادی از روحانیون این حق؛ یعنی حکومت را حق مجتهد می دانند. او می گوید: «اهل منبر و همراه با آنان همه مومنان و کسانی که از رعایت دقیق و کامل اصول دین برخوردار می گردند هوادار این نظریه هستند که در غیبت امام، مجتهد معصوم باید بر مسند شاهی مستقر گردد. اصطلاح مجتهد معصوم به معنی مردی است که از نظر اخلاقی منزه است و همه علوم را به آن درجه از کمال آموخته است که می تواند بی درنگ و بی شبهه به همه سوالاتی که درباره دین و حقوق مدنی از او به عمل آید پاسخ گوید؛ اما عقیده مقبول و مرجح تر آن است که در حقیقت این حق به یکی از اعقاب بلاواسطه و مستقیم امام می رسد؛ اما مطلقاً ضرورت ندارد که این امامزاده به اندازه نایب واقعی خداوند و خلیفه واقعی پیامبر و امامان تا درجه کمال عالم باشد و همچنانکه بیان شد عقیده مسلط و غالب این است، زیرا طبق این عقیده است که سلطنت شاه فعلی را مستقر و تثبیت می سازد» (همان: ۱۳۹؛ فریر، همان: ۱۵۶).

شاردن درباره واژه مجتهد می گوید: «مجتهد یعنی قائم مقام امام که جانشین حضرت محمد است. مجتهدان داعیه هایی به تقریب همانند دعوی پاپ دارندو اگر پادشاهان ایران و ارکان دولت

ایشان تسلیم عقاید آنان نگردند، آنها نیز به همان وسایلی که پاپ برای اجرا و انجام داعیه‌های خود متشبث می‌گردد، متوسل می‌شوند» (شاردن، همان، ج ۷: ۳۰۳-۳۰۲). مقایسه‌ای که شاردن بین روحانیت اسلامی عصر صفوی و روحانیت کلیسای اروپا انجام می‌دهد، از دو دیدگاه قابل توجه است:

- ۱- وجود اختلاف بین شاهان صفوی و روحانیت شیعه و قدرت‌گیری آنان که به گونه‌ای شاردن به افزایش قدرت آنان و اینکه در آینده احتمال قدرت‌یابی را دارند اشاره دارد ۲- دیدگاه خود شاردن درباره دین و مذهب رسمی که اشاره او به پاپ و کلیسا همان روحانیت متعصب کاتولیک می‌باشد که در آن زمان اروپا تازه از زیر یوغ کلیسا قرون وسطایی خارج شده بود و شاردن به عنوان یک پروتستان که از ترس جان و مال به انگلیس فرار کرده بود و در آنجا این سفرنامه را می‌نوشت، تحت تاثیر شرایطی قرار داشت که خود او و پروتستان‌های فرانسه با آن مواجه بودند و این عوامل در دیدگاه تند او نسبت به روحانیت در ایران قابل بررسی می‌باشد. در زمانی که شاردن به ایران سفر کرده بود، موفق شد با دو پادشاه صفوی دیدار کند؛ یعنی شاه عباس دوم و شاه سلیمان در این دوران، او به بعضی از روابط روحانیت و دربار صفوی اشاره می‌کند همچنین به گونه‌ای مقایسه‌ای انجام می‌دهد بین شاه عباس دوم و روش برخورد او با روحانیت و شاه سلیمان و دیدگاه و روش او در مقابل روحانیت، شاردن در ابتدا به یک رابطه خویشاوندی بسیار جالب اشاره می‌کند که بین شاهان یا دربار صفوی و روحانیت برقرار بوده است، می‌گوید: «در ایران هنگامی که دختران شاه را به شوهر می‌دهند، آنان را به عقد یک شخصیت عالی مقام یا یک نجیب زاده شجاع در نمی‌آورند، زیرا بیم آن می‌رود که چنین وصلت عالی داماد را به سوء قصد علیه تاج و تخت برانگیزد، یک ملا، یا یک فقیه نیک صورت و آرام اندیشی را بر می‌گزینند و شغل صدارت یا مقام مشابه دیگری برایش می‌دهند و این ثروت عظیمی است که ناگهان نصیب وی می‌شود، ولی خارهای چنین گل زیبایی سخت آزارنده است. نا بینا کردن تمام کودکان نرینه و بسا اوقات معدوم ساختن ایشان دلخراش‌ترین آنها به هنگام چشم‌گشودن به جهان است (شاردن، همان، ج ۷: ۳۲۴). مطالب شاردن چند نکته را برای ما روشن می‌کند: ۱- رابطه دوستانه شاهان صفوی با روحانیت که البته در توضیح مطلب باید گفت با روحانیتی که ادعایی نسبت به تاج و تخت نداشته باشند و از مخالفان نباشند یا به گونه‌ای می‌توان گفت روحانیت درباری. ۲- بالا رفتن قدرت روحانیت در دوره‌های پایانی سلسله صفوی که تا به آن اندازه که به دربار نزدیک شوند و با دربار و شاه وصلت کنند. ۳- کنترل تمایلات این روحانیت با نابینا کردن و یا معدوم کردن فرزندان چنین ازدواج‌هایی که می‌توان گفت پیوند دو جبهه مدعی قدرت، یعنی، روحانیت و شاهان بودند. ۴- سعی دربار صفویه در مهار قدرت روحانیت که در حال افزایش بود با شریک کردن آنان در منافع

مالی و سیاسی حکومت. شاردن درباره‌ی مراسم تاجگذاری شاه سلیمان می‌گوید: «در مراسم تاجگذاری شاه سلیمان وی شیخ الاسلام را طلبید و او حاضر شد و پس از تعظیم و تکریم مرسوم را برای اعتراف به سلطنت گرفت، چه شناختن شاهزاده به پادشاهی، به او که شیخ السلام و رییس روحانی مملکت بود تعلق داشت و مکتب را بوسید و احترام گذاشت» (شاردن، همان، ج ۹: ۱۰۵). روابطی اینگونه که شاردن به آن اشاره دارد، حاکی از آن است که در پایان عصر صفویه تمایل برای به دست گرفتن قدرت در بین روحانیت افزایش پیدا کرده بود و شاه سلیمان با این حرکت نمایشی نوعی تبلیغ برای مشروعیت خود انجام می‌دهد؛ اما از دیدگاه خود روحانیت این مبحث نیز قابل توجه است سبزواری در رابطه علما با پادشاهان می‌گوید: «بر پادشاه لازم است که در مراعات سادات و ذریت حضرت رسول نهایت کوشش را بکند و در این کار اهمال صورت ندهد و در قرار دادن سیورغالات برای ایشان اهتمام کند، البته پادشاه باید گول و فریب کسانی که ادعای علمای دین می‌کنند نخورد و بر پادشاه لازم است ترویج مساجد و معابد و مواضع دعا و اینکه پیش نمازان درست را به کار گیرد تا فکر مردم را منحرف نکنند، زیرا مردم از این افراد حرف شنوی دارند مانند صوفی‌ها» (سبزواری، همان: ۵۶۱-۵۵۹). با توجه به آنچه که سبزواری در رابطه شاهان و علما می‌گوید به این نکته می‌رسیم که علما در دوره شاه عباس اول جایگاهی پایین‌تر برای خود قایل بودند؛ اما روند نفوذ آنان در قدرت بعد از شاه عباس اول بتدریج سیر صعودی پیدا کرد و این در تایید آنچه که شاردن می‌نویسد حایز اهمیت است. اگر روش برخورد شاه عباس دوم را با روش شاه سلیمان نسبت به روحانیت بر اساس نوشته‌های شاردن مقایسه کنیم نکات مهمی بر ما آشکار خواهد شد. شاردن می‌گوید: «ملا قاسم یکی از ملایان معروف که به مراعات دقیق آداب ظاهری شریعت و عدم اعتنای مطلق به دنیا، ولی الله، محسوب می‌گشت. ملا قاسم بعد از اینکه به وسیله زهد و ورع، اعتباری حاصل کرد و مورد احترام قاطبه جماعت واقع گشت شروع به مخالفت علیه سلطان عصر شاه عباس دوم کرد و عاقبت کار را به جایی رسانید که صریحا گفت: «این پادشاه غرق شرب مدام است و به همین جهت کافر شده است و از فره ایزدی محروم گشته و بدین طریق واجب القتل می‌باشد و باید به جای وی پسر شیخ السلام را نشانند. شاه که از دیر زمانی از این سخنان آشفته بود و بیم داشت که عواقب شومی بار آورد، فرمان داد این مرد سالوس را دستگیر سازند و به بهانه تبعید به شیراز، دستور داد از بالای کوهی به پایین انداختند» (شاردن، همان، ج ۷: ۲۲۲). این تعارض‌ها و اختلافات مربوط به تشیع از سده شانزدهم همیشه در تاریخ ایران مشهود بوده است (کرویس، ۱۳۸۰: ۶۷۹). مطالب بالا چند نکته را در مورد رابطه علما و شاهان صفوی آشکار می‌کند: ۱- شاردن هیچ اشاره‌ای به درگیری شاه سلیمان با روحانیت نمی‌کند؛ اما او در زمان شاه عباس دوم به

این مباحث اشاره دارد که می‌تواند نشان دهنده عدم توجه شاه سلیمان به این موضوع و عدم توان او در مهار قدرت روحانیت مخالف باشد. ۲- ادعای ملاقاسم درباره محروم گشتن شاه از فره ایزدی و واجب القتل بودن که این حکم تلفیقی بین دو اندیشه اسلامی و ایرانی درباره مشروعیت پادشاهان صفوی و اینکه روحانیت در پایان عصر صفوی به عنصر فره ایزدی توجه می‌کنند، زیرا بیشترین اتکای روحانیت برای اولویت در حکومت دنیوی به احادیث دینی بود و اینکه ملا قاسم به عنوان نماینده روحانیت مخالف این عامل را مورد توجه قرار داده، بسیار جالب توجه است. ۳- برخورد قاطع شاه عباس دوم با ملا قاسم به دلیل اینکه شخصی را برای پادشاهی پیشنهاد می‌کند که هم از تخمه پادشاهان صفویه بود و هم از روحانیت، زیرا او پسر شیخ الاسلام بود و آنچه درباره ازدواج شاهدخت‌های دربار صفوی با روحانیت گفتیم در این موضوع مطرح می‌شود که این سیاست هم گاهی، بخصوص در زمان پایانی سلسله صفویه مشکلات خاصی برای شاهان صفوی و دربار ایجاد می‌کرده است زیرا قدرت شاهان و به تبع آن کنترل آنان بر نهاد روحانیت کم شده بود. ۴- اشاره ملا قاسم به فره ایزدی به گونه‌ای استفاده از این سیاست و عامل مهم مشروعیت شاهان در تاریخ ایران برای به دست گرفتن قدرت از طرف روحانیت بود، زیرا مردم ایران شاهان را نیمه خدایان و ظل الله می‌دانستند و هیچ کس نمی‌توانست شاه شود، مگر آنکه از تخمه شاهی و نژاد شاهان باشد. و مردم ایران در طول تاریخ طولانی خود به این نوع از مشروعیت شاهان عادت کرده بودند.

گروه اول در صف مخالفان حکومت مرکزی شامل روحانیونی بودند که هیچ حقی برای شاهان صفویه به حکومت در دوران غیبت قایل نبودند. شاردن در این زمینه می‌نویسد: «گرچه عقیده غالب درباره حق حکومت همان است که یادآور شدیم و در این حق به اعقاب ذکور بلاواسطه علی (ع) می‌رسد بی آنکه در نظر گرفته شود که این جانشین به عالی‌ترین درجه دانشمند و مقدس است یا نه، وانگهی باید پذیرفت که آنچه از نظر حکومت مهم است، این است که این عقیده‌های عمومی است، با این حال اجازه می‌دهند که اهل منبر (مسجد) بالنسبه آزادانه، عقیده‌های مخالف آن رواج دهند و آن اینکه خلیفه امام نه تنها باید از سلاله او باشد، بلکه همچنین باید منزله و مبرا از عیب و به عالی‌ترین درجه عالم باشد. اهل منبر می‌گویند: «چگونه ممکن است که این پادشاهان (نامقید یا بی دین، به اصطلاح خاص آنها) شرابخوار و هوسباز، خلیفه خدا باشد و با آسمان پیوند داشته باشد و از آنجا روشنایی (فره) لازم برای رهبری مردم مومن دریافت کنند؟ چگونه می‌توانند مسایل وجدانی و مذهبی

را به طرزى که یک نماینده خدا باید حل کند، حل کنند و حال آنکه خود غالباً به دشواری خواندن و نوشتن می دانند؟ پادشاهان چون مردان وقیح و ستمکارند و تسلط آنها ستمکارانه است و خداوند ایشان را برای تنبیه بر ما مسلط کرده است و جانشین شرعی پیامبر خود را از جهان به در برده است. اورنگ والای جهان تنها به یک مجتهد یا مردی که واجد تقدس وراثتی مافوق عامه مردم باشد تعلق دارد. راست است که مجتهد چون مقدس و در نتیجه مردی صلح جوست، باید پادشاهی صاحب شمشیر نیز وجود داشته باشد تا عدالت را برقرار سازد، اما وی می باید همچون وزیر و وابسته مجتهد باشد» (شاردن، همان، ج ۸: ۱۴۲-۱۴۱). در بیان این مخالفت ها همچنان که شاردن گفته است بیشتر مبحث جانشینی در زمان غیبت امام بوده است و اینکه هر یک از دو گروه روحانیت و شاهان صفوی به نوعی مدعی این جانشینی بودند؛ اما سه دیدگاه در بین روحانیت نسبت به این موضوع وجود داشته است و دربار صفوی و شاهان بر اساس دیدگاه های سه گروه با آنان رابطه و گاهی برخورد داشتند. گروه اول: کسانی از روحانیت بودند که با دربار ارتباط داشتند و مقام دینی را از طرف دولت دریافت می کردند. در بحث رابطه علما اشاره کردیم که آنان حتی با شاهدخت های صفوی ازدواج می کردند و منافع مالی فراوانی به این دلیل نصیب آنان می شد که به تبع آنان مخالفتی با شاهان صفوی حداقل در ظاهر نداشتند. ۲- گروه دوم که در مطالب بالا آنچنان که شاردن می گوید، هر چند حق حکومت را برای روحانیت و بخصوص مجتهدین می دانستند؛ اما در کنار مجتهدی صلح جو و مقدس، پادشاهی صاحب شمشیر را که مجری عدالت باشد قبول داشتند که این پادشاه باید به عنوان وزیر و وابسته به مجتهد عمل می کرد. واکنش صفویان نسبت به این موضوع چندان سخت گیرانه نبوده است، زیرا این ادعا در بحث نظر بوده است و روحانیت توان به عمل در آوردن آن را نداشتند و آنچه برای شاهان صفوی مهم بود دیدگاه غالب جامعه بود که آنان را تایید می کردند و قدرت غالب در دست شاهان صفوی بوده است. ۳- دیدگاه سوم که حق حکومت را مختص روحانیت و علی الخصوص مجتهدین می دانست و هیچ جایگاهی برای شاهان صفوی در حکومت قایل نبودند. در این گروه افرادی بودند مثل، ملا قاسم که علیه حکومت شورید و با بیان این نکته که شاه و درباریانش وقیح ترین ناقض حکم شرع هستند و خداوند اخراج این شاخه ملعون و استقرار شاخه معصوم امامان را طالب است، قصد داشت که با برکناری شاه عباس دوم، فرزند شیخ الاسلام را که دختر زاده شاه عباس اول بود به قدرت برساند (این فرد به خاطر مادرش که نزد شاه صفی دارای اعتبار بود تا سن بیست سالگی نابینا نشده بود)، ملا قاسم که در حدود شش ماه علناً عقاید خود را اعلام می کرد مورد علاقه پنهانی گروه روحانیون بود و این نشان

می‌دهد که این عقیده در میان گروهی از روحانیون مطرح بوده است، ولی حکومت مرکزی به دستور شاه عباس دوم، ملاقاسم را از بین برد و مانع از تحقق اهداف این روحانی مخالف گردید.

ب- مردم و دولت (افکار عمومی و دولت)

اصطلاح مردم در ایران عصر صفوی شاید به معنای قاطبه انسان هایی باشد که در جامعه زندگی می‌کردند و اختصاص به طبقه خاصی نداشته اند و شاردن این اصطلاح را برای گروه خاص استفاده نمی‌کند و چنین می‌توان نتیجه گرفت که اصطلاح؛ مردم یعنی افرادی از همه گروه ها و قشرهای جامعه از کشاورزان تا بازرگانان و از روستاییان تا شهر نشینان را شامل می‌شده. در میان مردم عادی نیز مخالفت هایی با حکومت صفویان وجود داشته است. مخالفت مردم از طیف مخالفت روحانیون با شاهان صفوی و حکومت آنان نبوده است، زیرا روحانیت مخالف پایه های سلطنت صفویه را نشانه می‌رفتند و حکومت را حق خود می‌دانستند. بنابراین تهدید آنان و مخالفت شان جدی تر بوده است؛ ولی مردم در این طیف نبودند و بیشتر مخالفت و اعتراض آنها به خاطر شرایط بی عدالتی، فقر و... بوده است و کمتر وارد جریان های مخالف سیاسی می‌شدند. بنابراین واکنش های دولت در قبال آنان ملایم تر بوده است شاردن می‌گوید: «در قهوه خانه ها مردم به صحبت می‌پردازند، زیرا در این مکان‌ها است که خبرهای تازه مطرح می‌گردد و سیاسیون با کمال آزادی و بدون هیچگونه نگرانی از حکومت انتقاد می‌کنند و حکومت نیز از گفتگوی مردم نمی‌هراسد. در این مراکز اجتماعات حد اعلای آزادی موجود در جهان، را دارا می‌باشند» (همان، ج ۴: ۲۷۷-۲۷۶). این اجتماعات که شاردن به آن اشاره می‌کند و آن را حد بالای آزادی اجتماعات می‌داند، به چند دلیل برای صفویان مهم نبوده است:

- ۱- فاقد انسجام بودند و بنابراین دارای توان و قدرت نگران کننده برای حکومت نبودند، زیرا در این اجتماعات از تمام گروه های جامعه حضور داشته اند و آگاهی گروهی و طبقه ای مطرح نبوده است.
- ۲- فاقد قدرت بودند و این اعتراض ها یا صحبت های علیه حکومت مرکزی و یا حاکمان به دلیل آنکه این افراد بیشتر افراد پایین جامعه بوده اند نمی‌توانست تهدیدی جدی برای حکومت باشد. ۳- انسجام ایدئولوژیکی نداشتند و هر کدام بر حسب تفکر خاصی اعتراض یا صحبت می‌کرده است و این ناشی از عدم اشتراک در منافع افراد و یا گروه ها بوده است. ۴- اعتراض ها و صحبت های آنان بیشتر متوجه نهادهای اجرایی دولت مثل عملکرد نامناسب قوه قضاییه یا حکام و والی های انتصابی حکومت مرکزی بوده و بیشتر آنان به نحوه کارکرد نهادهای دولت اعتراض داشتند؛ مانند اعتراض های آنان نسبت به

تبدیل شدن ایالات از ممالک به خاصه که افراد اعزامی از طرف دولت به دلیل نداشتن منافع در آن ایالت نسبت به آبادانی ایالت و رضایت مردم بی توجه بودند. ۵- این اعتراض ها و مخالفت ها کاری با پایه های مشروعیت نظام حکومت صفوی نداشت، برخلاف مخالفت های روحانیت که این پایه ها را نشانه گرفته بود. ۶- آنان در درون خود به حکومت خداگونه و سایه وار شاهان صفوی اعتقاد داشتند. بنابراین دلایل، حکومت و دربار صفویان چندان سختگیری در مقابل آنان انجام نمی داد تا زمانی که تهدیدی جدی از طرف آنان احساس نمی کردند، زیرا تا سال ها بعد از سقوط صفویان از قدرت مردم جامعه ایران علاقه به حکومت صفویه را حفظ کرده بودند و حکومت‌هایی که به قدرت می رسیدند از افراد متناسب به خاندان صفویه برای مشروعیت خود استفاده می کردند.

نتیجه

این سوال که آیا اندیشهٔ ملکداری صفویه همان نوزایی اندیشه ایرانی شهری ایران باستان بوده است؟ یک پرسش اساسی بود؛ اما وقتی به پایه های اندیشه ایرانی شهری توجه کنیم، اساس این اندیشه بر وحدت در عین کثرت و ایجاد تعادل در بین اقوام استوار بوده است، زیرا در دوران باستان و هخامنشیان که نظریه ایرانی شهری از آن به یادگار مانده است دین رسمی وجود ندارد و تنها در دوران ساسانیان است که ما شاهد پیوند دین و دولت هستیم؛ اما بعد از اسلام آنچه آنچنان که گفته شد نظریه ایرانی شهری دچار تحول شد و تبدیل به نظریه سلطنت مطلق گردید، ولی حکومت صفویه به دنبال ایجاد نوعی اتحاد و یگانگی عقیدتی در جامعه است با استفاده از ایدئولوژی شیعه، بنابراین ما نمی توانیم مدعی نوزایی کامل اندیشه ایرانی شهری در حکومت صفویان باشیم، هر چند بعضی از وجوه آن در این حکومت وجود داشته است. نوع حکومتی که شاردن از صفویان ترسیم می کند دارای مؤلفه‌های خاصی می باشد که یکی از مهم ترین این مؤلفه ها جایگاه این نوع از حکومت که حکومت استبدادی مطلق می باشد در سنت ها و عقاید و گذشته مردم ایران می باشد. شاردن در جمع بندی کلی به این موضوع اعتقاد دارد که علت اصلی استبدادی بودن حکومت ها در ایران و بخصوص در دوره ای که او به ایران سفر کرده است دیدگاه خاص نسبت به شاهان در آداب و رسوم، سنت و عادات مردم می باشد، هر چند او دلایلی را به عنوان دلایل ساختاری و تاریخی در استمرار حکومت های استبدادی در ایران ذکر می کند؛ مانند غالب شدن این حکومت ها در ایران به وسیله نیروهای نظامی و نداشتن پایگاه مردمی خوب و لزوم باقی ماندن در راس قدرت به وسیله نیروی جبری و یا نبود ساختار منظم قضایی و لزوم واکنش های

سریع و احکام فوری برای جلوگیری از فرار مجرمان را از جمله این عوامل می‌داند که تنها مختص حکومت صفویان نبوده و بیشتر حکومت‌های ایران بعد از اسلام اینگونه بوده‌اند. در خاتمه این مبحث باید گفت با توجه به آنچه که شاردن از اعتقادات مردم ایران درباره شاهان خود می‌گوید می‌توان به این نتیجه گیری رسید که علت اصلی استبدادی بودن حکومت صفویه، اعتقاد خاص مردم نسبت به این نوع از حکومت و جایگاه شاه در تفکرات مردم ایران و ریشه داشتن این نوع از حکومت در ناهشیار جمعی ایرانیان دانست.



منابع

- خواجه نظام الملک طوسی (۱۳۸۲) *سیاستنامه* (سیرالملوک). به کوشش جعفر شعار. تهران: انتشارات امیر کبیر.
- دوان، شولتز (۱۳۸۴) *نظریه های شخصیت*. ترجمه یوسف کریمی و دیگران. تهران: نشر ارسباران.
- دولابوتی، اتین (۱۳۷۸) *سیاست اطاعت* (رساله درباره بردگی). ترجمه علی معنوی. تهران: نشر نی.
- روسو، ژان ژاک (۱۳۲۹) *قرارداد اجتماعی*. ترجمه غلامحسین زیرک زاده. تهران: نشر چهر.
- رازی، نجم الدین (۱۳۵۲) *مرصاد العباد*. به اهتمام محمد امین ریاحی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- سبزواری، محقق (۱۳۸۱) *روضه الانوار عباسی*. به کوشش نجف لک زایی. قم: انتشارات بوستان کتاب قم.
- شاردن، ژان (۱۳۴۴-۱۳۴۵) *سیاحتنامه شاردن*. ج ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۹. ترجمه محمد عباسی. تهران: انتشارات امیر کبیر.
- صفا، ذبیح ... (۱۳۴۶) *آیین شاهنشاهی*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- صفت گل منصور و تاته رو ساساجیما (۱۳۷۹) *زندگی ژان شاردن*. کتاب ماه تاریخ و جغرافیا. طباطبایی، محمد جواد (۱۳۸۲) *تاریخ اندیشه سیاسی در اروپا*. تهران: نشر نگاه معاصر.
- _____ (۱۳۸۴) *دیباچه ای بر نظریه انحطاط ایران*. جلد اول. تهران: نگاه معاصر.
- غزالی، ابومحمد (۱۳۵۱) *نصیحه الملوک*. تصحیح جلال الدین همایی. تهران: انتشارات انجمن آثار ملی.
- فریر، رانلد دیبلو (۱۳۸۴) *برگزیده سفرنامه شاردن*. ترجمه حسین هژیان و حسن اسدی. تهران: نشر و پژوهش فرزاد روز.
- فیرحی، داود (۱۳۸۱) *قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام*. تهران: نشر نی.
- فیست جس و گریگوری جی. فیست (۱۳۸۶) *نظریه های شخصیت*. مترجم یحیی سید محمدی. تهران: نشر روان.

کرویس، دیرک وان در (۱۳۸۰) *شاردن و ایران*. ترجمه حمز اخوان تقوی. تهران: نشر و پژوهش فروزان روز.

کندی ادی، سموئیل (۱۳۸۱) *آیین شهریار در شرق*. ترجمه فریدون بدره‌ای. چاپ دوم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

لمتون، آن‌اس کی (۱۳۷۹) *نظریه دولت در ایران*. ترجمه چنگیز پهلوان. تهران: نشر گویو. مجلسی، محمد باقر (۱۳۳۱) *عین الحیاه*. به تصحیح محمد حسن علمی. تهران: موسسه مطبوعاتی امیر کبیر.

منتسکیو (۱۳۶۲) *روح القوانین*. ترجمه علی اکبر مهتدی. تهران: انتشارات امیر کبیر. وینست، اندرو (۱۳۷۱) *نظریه های دولت*. ترجمه حسین بشریه. تهران: نشر نی.

